

## فرهنگ و اندیشه

### حکایت

درویشی را یکی از مدعیان علم پرسید: «این کبودی چرا پوشیدی؟»  
گفت: «از پیغامبر (ص) سه چیز همانند: یکی فقر و یکی دیگر علم و سه دیگر شمشیر. شمشیر را سلطانان یافتند و نه در جای آن به کار بستند؛ و علم را علما اختیار کردند و به آموختن تنها بسنده کردند؛ و فقر را فقرا اختیار کردند و آن را آلت غنا ساختند. من بر مصیبت این سه گروه کبود پوشیدم.»



# پیامدهای بیدل گرایی بر ادبیات افغانستان

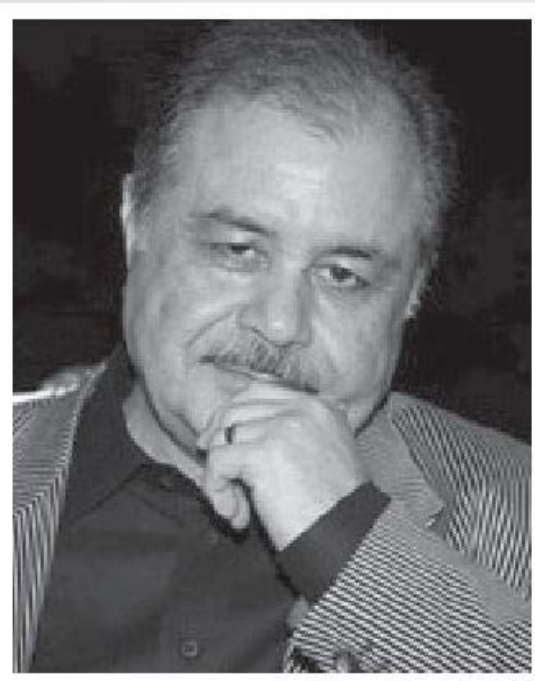
در گفت و شنودی با دکتر اسدالله حبیب



© خلیل الله افضلی

## درآمد

علاقه مندی به میرزا عبدالقادر بیدل (۱۰۵۴-۱۳۳۳ ق.) و آفریده‌های گرامی این سخنور دهلی، زبان و ذهن شاعران و نویسندگان ما را در سده‌های اخیر، در بند خود گرفتار ساخته است. این گرفتاری را اسبابی است که تا حال کاویده و شناخته نشده‌اند. با دکتر اسدالله حبیب پژوهشگر برجسته کشور، به طرح این مسئله و موضوعاتی دیگر پیرامون بیدل پرداختیم، به این امید که برخی از جلوه‌های حضور چندصدساله بیدل در کشور، برای شیفتگان ادب آشنا گردد. دکتر حبیب (متولد ۱۳۲۰ ش.) بیدل‌پژوه، مترجم، داستان‌نویس و شاعر مطرح کشور، با آن که سال‌هاست در غربت به سر می‌برد و با دشواریهای ناشی از آن دست به گریبان است، خامه‌ای نویسا داشته و آگاه به پژوهش‌های مرتبط با بیدل است. در گفتگو با ایشان سخن از سخن شکافت و مباحث گونه‌گونی چون ارزیابی جریان‌های بیدل‌گرا، نقد پژوهش‌ها پیرامون بیدل، آسیب‌شناسی بیدل‌گرایی، چگونگی و روش‌های تحقیق، اندرزهایی به مدعیان بیدل‌ناشناس و... طرح شد. مواردی که بس‌ذی‌قیمت هستند و به گفتن و یا بازگویی آنها ضرورت تام حس می‌شود. آنچه در پی می‌آید، قلمبند این گفتگوست.



□ با سپاس از حضور گرامی شما، بحث را از اینجا آغاز می‌کنیم که اساساً چرا ما گرویده و شیفته بیدل شدیم؟ گفته می‌شود یکی از عوامل گرایش به بیدل نزدیکی زبان بیدل به زبان مردم افغانستان است. در پهلوی این - اگر که مورد پذیرش شما هست - چه موارد دیگری می‌تواند در این علاقه‌مندی اثرگذار باشد؟

● من هم سپاسگزارم از این که فرصت میسر می‌شود تا عرایضی را که بار بار در گفتارهای خود بیان کرده‌ام و آن گفتنی‌هایی را که تاکنون نگفته‌ام، بتوانم از این طریق به مخاطبان علاقه‌مند یا دبستانگان شعر فارسی و کلام بیدل تقدیم کنم. درست است که در مورد پذیرش بیدل به حیطه بزرگ‌ترین شاعر در تاریخ ادبیات فارسی افغانستان به جست‌وجوی علل باید پرداخت. من هم در یکی دو جای، نزدیکی زبان بیدل و فارسی افغانستان را یکی از انگیزه‌ها و نامود کرده‌ام. اکنون بیایید اندکی فراخ‌تر بنگریم بحث تیوریک دوره‌بندی تاریخ شعر فارسی را - هرچند درباره آن هم پرسش‌هایی هست - کنار می‌گذارم و توجه شما را جلب می‌کنم به چگونگی جریان تاریخی شعر فارسی در افغانستان.

نخست از نگاه من، مسئله دوره‌بندی سبک‌های شعر، در پهنه جغرافیایی افغانستان اندکی ویژگی دارد. به سخن شماری از گاهنامه‌نویسان در دوام سده‌های دهم و یازدهم کمابیش دوصد سخنور از کابل و بدخشان و هرات و بلخ و جوزجان و فاریاب رهسپار هند شده‌اند. مدتی کابل یکی از صوبه‌های هند بوده است. در همین دوران صفویان و شییبانیان نیز پارمهایی از این خاک را زیر فرمان داشتند. تداوم جنگ‌ها و سالهای آتش و خون، سخن را در ذهن سخنور، و خیال آفرینش را در سر خوش‌نویسان و نقاشان و صدرا را در حنجره خنیاگران چنان خشک‌کننده بود که تا چند قرن جوانه‌ای سر نزد. با آن وصف که در اکثر مدرسه‌ها مدت‌ها آموختن غزلیات حافظ و بوستان و گلستان سعدی شرط باسوادشدن بوده است. مگر از سویی اوضاع و احوال و از دیگر سو پیوندها و رفت و آمدها و رابطه‌های بازرگانی، انتقال عناصر فرهنگ هندی را میسر کرد و راه ذهن‌ها را به سرازیرشدن شعر نوع سبک هندی هموارتر گردانید.

شعراي ما و مخاطبين شعر اين طور نشده که یک دوره سبک خراسانی را گذرانده باشند، باز یک دوره مفصل سبک عراقی را، باز یک دوره مفصل سبک هندی را تا وارد بازگشت ادبی شده باشند. ما که هنوز از سبک خراسانی دل‌نکنده بودیم، گویا از آغوش سبک خراسانی به دامن سبک هندی افتادیم. رمز و راز سبک هندی با نیازهای روانی - تاریخی ما سازگارتر برآمده است.

تقریباً از اواخر سده شانزدهم ترسایین به بعد، با حفظ

پیوندهای سست با عراقی‌سرایان، دیگر سیمای شعر به هندی‌شدن تمایل یافته است. یعنی سبک عراقی در افغانستان به مثابه فصلی معین، چشم‌گیری نداشته است. با چنین گذشته‌ای اگر شعر سبک هندی به مذاق ما ناخوشایندی، حتا از دیرین زمانه‌ها، نداشته باشد، جای شگفتی نیست. از این جاست که ما بسیار شعراي داریم که نیمه‌خراسانی و نیمه‌هندی‌اند. به این معنا که در قصیده خراسانی سرا هستند و در غزل هندی سرا، مانند غلام محمد طرزی، استاد خلیل‌الله خلیلی، غلام احمد نوید. اگر به دنبال استثنایها بگردید شاید پیدا کنید کسانی را که پیرو حافظ باشند. واصل کابل از آن استثنایها بوده اما پیروی او جز تتبع غزل‌های حافظ فراتر چیزی نداشت.

به این حساب یکی از عواملی که شعرا مراجعه کردند به بیدل، همین «سبک هندی دوستی» جامعه ما بوده که شاید در شرایط اجتماعی این مملکت، با وضع روانی ما سازگاری بیش‌تر داشته، در شعرهای بیدل آن جاذبه را به حد اشباع یافته‌اند.

سخن دیگر این که بیدل با بار سنگین اندیشه و آموزه‌های عرفانی آمده است. در میان هندی‌سرایان، کلیم و صائب و طالب و غنی و بسا دیگر آن داشته پرجاذبه را نداشته‌اند.

نکته دیگر این که شعر بیدل در میان شاعران و شعردوستان ما از دربارها تراوش کرده است. من در نوشته‌های خود این را عرض کرده‌ام که از نیمه قرن هژده میلادی، زمان احمدشاه و تیمورشاه،



این شعر از طریق دربار آورده شد؛ چون در هند بسیار شهرت داشت، در آسیای میانه بسیار شهرت داشت. در دربار تیمورشاه درانی چند شاعر مصاحب شاه بودند مانند لعل محمد عاجز و میر هوتک افغان. تیمورشاه خودش هم مانند پدر، شعر فارسی می‌گفت. از این حلقه دربار، سنت تنج شعر بیدل آغاز یافت. پیروی از شعر بیدل یا مانند بیدل شعرسرایان به فرزندان تیمورشاه هم به میراث رسید. شاه‌زمان هم همین گونه شعر گفت و دیگران هم به تعقیب رفتند.

توجه باید داشت که شعر گفتن به تقلید بیدل حتا از شناخت بیدل فاصله دارد. آنان یک شناخت متعارف و در چوکات دیوان غزل از گونه شعر بیدل داشتند. کوشش می‌کردند که همان اصطلاح‌ها و ترکیب‌ها و عبارت‌های بیدل را در شعر خود جا دهند یا نظیرهایی برای آن ترکیب‌ها بسازند. مفاهیم شاخص دیوان غزل بیدل، «حیرت»، «جهان رنگ و بیرنگی»، «نازیدن به عجز» و «افتادگی» و «ستایش درد»، «ستمکده‌شناسی دنیا» از مشغولیت‌های نشست‌های ادبی درباری‌شان بود. اینجا نه بیدل پژوهی مطرح بود و نه شناخت عمیق و دقیق از زندگی و دنیانگری و آثار بیدل. این چیزها، دریافت دیدگاه بیدل نسبت به عرفان، نسبت به رخدادهای مهم هنری - فرهنگی و اجتماعی زمانش و شناخت او از چگونگی صورت و محتوای شعر و بسا مسایل اثرگذار بر ساختار شعر در میان نبود.

در جوامع استبدادزده وقتی که نمایی از دربار می‌تراود در حلقه‌های پایین جامعه پذیرفتنی تر است تا که از پایین برخیزد. حرف دربار، دربار حرف‌هاست و زودتر در بین جامعه پذیرفته می‌شود. هیچ‌گونه عکس‌العملی را هم بر نمی‌تابد. چند شاعر سرشناس آن زمان خواه‌ناخواه، و لو بنا بر مصلحت، جرم‌هایی از دریای خروشان شعر بیدل برداشتند و بعد در دست دامنگیر شعر بیدل اسیر شدند و ماندند.

پیوستن به ذوق دربار، نزدیکی به دربار را در قبال داشت. بیدل پیشه از دربار جوانه‌هایی پیدا شدند که در سراسر کشور رویدند؛ مثلاً از جمله سردار غلام محمد طرزی یک حلقه بیدل‌خوانی در کابل ساخت که شرر کابلی، سالک بالاحصاری و میر مجتبا الفت از شمار اعضای آن حلقه بودند. بیدل‌خوانی در منزل سردار غلام محمد روزهای جمعه برگزار می‌شد و محمود طرزی نوجوان نیز به دستور پدر مجبور بود از آغاز تا انجام حضور داشته باشد و چای و چلم بدهد.

در سالهای پس‌تر سردار نصرالله خان نائب‌السلطنه، برادر امیر حبیب‌الله خان نیز شعرایی را به دور خود جمع کرد که از آن

جا دو شاعر خوب برآمد که یکی ابراهیم صفا و دیگری محمد انور بسمل بود. این دو شاعر، خوب توانستند از بیدل تقلید کنند؛ خوب توانستند که اصطلاحات بیدل را در غزل‌های خود به کار ببرند یعنی بیدلانه شعر بگویند. اما هنوز پژوهشی در افکار و آثار بیدل وجود نداشت. بیدل پژوهی با تشکیل انجمن ادبی کابل و نشر مجله وزین علمی ادبی کابل پیوسته است.

پژوهش در زندگی و آثار بیدل با مقاله‌های ملک‌الشعرا قاری عبدالله و بعضی ترجمه‌ها در آن زمان آغاز یافت. تمرکز ذهن پژوهشگران بر مطالعه زیست‌نامه بیدل و بحث بر درستی و نادرستی گفته‌های تذکره‌نویسان مدتی ادامه یافت. هنوز مسئله آشناسدن با افکار بیدل هم دور از دسترس قرار داشت. من سر تاریخ این مسئله زیاد گپ نمی‌زنم چون سوال در مورد علل علاقه‌مندی است. وقتی که در مجله کابل، در بهترین ارگان ادبی و فرهنگی کشور، مقاله‌های متعدد درباره یک شاعر انتشار می‌یابد، خواه ناخواه اهل قلم، اهل مطالعه و فرهنگی‌ها جذب می‌شوند.

این دل‌بستگی و دلدادگی آهسته آهسته گسترش می‌یابد و به دیگر عرصه‌های فرهنگ و از جمله موسیقی می‌گذرد. می‌گویند عبدالرحمان خان که بیست سال پادشاهی کرد و در قلمرو خویش به جز یک دارالحفاظ، نه مدرسه‌ای داشت و نه روزنامه‌ای و نه مجله‌ای، همو هم استاد قاسم جوان را که آوازخوان دربارش بود، مجبور می‌کرد که شعر بیدل بخواند. آوازخوانان دیگر هم زیر تأثیر جو فرهنگی حاکم وقت، یعنی بیدل‌دوستی، رفتند. از همان زمان اکثر آوازخوانان ما از بیدل خواندند. استاد قاسم از بیدل خواند؛ استاد غلام‌حسین از بیدل خواند؛ استاد شیدا از بیدل خواند. خوب استاد سرآهنگ در سالهای بازسین تنها غزل‌های بیدل را خواند. این همین‌طور یک میراث ماند. نسل‌های بعد نیز به خواندن شعر بیدل سرافرازی می‌کردند. ساربان هم از بیدل خواند؛

کجایی ای جنون! ویرانه‌ات کو؟  
خس و خاریم، آتشخانه‌ات کو؟  
و زلاند هم از بیدل خواند.

وقتی که صدای بیدل از طریق رادیو پیوسته به گوش مردم می‌رسید، در مجله‌ها هم نشر می‌شد و در دربار و محافل درباری نیز حرف، حرف بیدل بود، بنا بر آن مردم و دستداران شعر بدان سو کشانده می‌شدند. توجه رسانه‌ها، تبلیغ و بار بار به گوش رسیدن شعر بیدل، این هم در این مسئله مؤثر بوده.

آخرین علت مسئله زبان است. نزدیکی زبان باعث می‌شود، وقتی که شعر بیدل را می‌خوانند، متوجه غرابت بیان و ابهام و

● از دوره تیمورشاه پیش‌تر یاد کردم که در آن دربار، چند شاعر محدود جمع بودند: میرهوتک افغان، لعل‌محمد عاجز و میرزا قنندر. اما از آن زمان تا زمانی که عکس‌العمل در برابر استعمار انگلیس شروع می‌شود و جنگ‌نامه‌سرای آغاز می‌یابد - که من باز آن را یک فصل نو می‌گویم - از آن زمان تا همین دوره، بیش‌تر شاعرانی که در بلخ، کابل و هرات و هر گوشهٔ این مملکت بودند، سرافرازی‌شان به پیروی از شعر بیدل بود. از خانوادهٔ تیمورشاه، شاه شجاع از بیدل‌دوستان بود. در دیوان او بیش‌تر غزلها در تنج بیدل سروده شده‌اند. وی می‌گوید:

دارم دلی چون غنچه تنگ از عشق جانان در بغل  
مجرع و غرق بحر خون از زخم هجران در بغل  
که در همین بحر و با همین قافیه چند غزل در دیوان بیدل  
دیده می‌شود شهزاده عبدالرزاق پسر شاه‌زمان نیز غزلهایی در  
تنج بیدل دارد. سردار علم خان وکیل‌الدوله تیمورشاه نیز باری  
سروده بود که:

کن علم اندر سخن‌سازی به شهر قندهار  
پیر و صاحب‌دلی چون حضرت بیدل مرا

میرزا عبدالواسع طیب پسر عاجز نیز از بیدل‌گرایان بود. میر غلام‌شاه ذوقی دروازی، عبدالواحد صریر سمنگانی و وارث شبرغانی از بیدل‌گرایان بودند. در قندهار سردار مهردل خان مشرقی حلقهٔ بیدل‌خوانی و بیدل‌گرایان داشت که عندلیب پسر سردار غلام‌محمد طرزی نیز عضو همان حلقه بود. همان عندلیب گفته بود:

پیرو بیدل به گلزار سخن شو عندلیب  
مرشد صاحب‌دلان و اهل معنی بیدل است  
بیدل‌گرایان با آن یک سده به پایان نمی‌رسد. در دورهٔ شعر

ساختارهای زبانی تازهٔ آن نشوند. حتا همین معانی مشکل، تصاویر خیالی بسیار مجرد، استعاره و تشبیه‌های دور از ذهن را به کمک عبارات سادهٔ زبان گفتار زودیاب‌تر برای خود می‌یابند و این خود علاقه‌مندی را مضاعف می‌سازد. مردم، شعر ولو مشکل را وقتی که بار بار از رادیو می‌شنوند، از زبان آوازخوانان می‌شنوند، در نشریه‌ها می‌خوانند، سرانجام یک مفهوم، ولو گنگ و نه آن قدر روشن، از آن درمی‌یابند. همان بود که بعضی بیت‌ها و مصرع‌های بیدل در میان جامعه ورد زبان‌ها شد، مانند:

زندگی بر گردنم باری است بیدل چاره چیست؟

چار باید زیستن، ناچار باید زیستن

این هم سببی بود که میدان را از دیگر شعرای سبک‌هندی گرفت؛ از کلمه گرفت؛ از طالب آملی گرفت و عرصه و زمینه به خاطر رشد شعر سبک‌هندی و مخصوصاً شعر توانمند سبک‌هندی کاملاً مساعد شد. این مسئله بود که علاقه‌مندی‌ها را از هر طرف برانگیخت.

می‌ماند مسئلهٔ چگونه برخورد کردن با شعر بیدل. گونهٔ برخورد با همه شیفتگی روزافزون، یکدست نیست. اینجا گرایش به بیدل است؛ آنجا تقلید از بیدل است؛ اینجا پژوهش در زبان غزل‌های بیدل است و آنجا ارادت و رابطهٔ مرید و مرادی است که هر کدام برای خود خطی جداگانه دارد که در آینده دربارهٔ آن شاید صحبت کنیم.

□ شما در آثارتان مدعی هستید که از نیمه‌های سدهٔ هژده تا نیمه‌های سدهٔ نوزده میلادی را در افغانستان می‌توان دورهٔ بیدل‌گرایان یا عصر بیدل خواند. دلایل شما برای این نتیجه‌گیری چیست؟ شاید اگر برخی از جریان‌ها و شخصیت‌های بیدل‌گرایان این دوره را - جز آنچه در پرسش قبلی مطرح شد - معرفی کنید کمکی در اثبات ادعا خواهد بود.

مقاومت در برابر استعمار یا دوره جنگنام‌سرای نیز ادامه می‌یابد. در سده بیستم نیز این روند نیرومند، موازی با نوجویی در شعر، از دیواره سالها می‌گذرد و تا امروز می‌رسد. در دوران سردار نصرالله خان، در آغاز سده بیستم، طوری که پیش‌تر گفتم یک حلقه شاعران به دور این سردار جمع شده بودند که شعر بیدلی می‌گفتند. در آن وقت این علاقه‌مندی به بیدل و دل‌بستگی به شعر کلاسیک با مثال شعر بیدل به حدی زیاد شده بود که عکس‌العملی ایجاد کرد که محمود طرزی در رأس آن قرار داشت. طرزی در سراج الاخبار مثالی می‌آورد که آیا از این بیت:

رگ گل آستین شوخی کمین صید ما دارد  
که زیر سنگ دست از سایه رنگ حنا دارد

چه فهمیده می‌شود؟ و این چه به درد زندگی می‌خورد؟ چرا محمود طرزی این مثال را به مثابه سند بیهودگی شعر قدیم در سراج الاخبار نشر کرد؟ به خاطری که آنجا در دربار شعر بیدل رواج دارد و تشویق می‌شود و دیوان بیدل زیر چاپ است و این مسئله برای محمود طرزی که نوگراست و به تمدن و تحرک و مدنیت غرب و این مسائل دل‌بستگی دارد خوشایند نیست. او مثال هم که می‌دهد از بیدل مثال می‌دهد. نمی‌گوید که چرا سردار نصرالله خان بسیار علاقه‌مند به بیدل است. از بیدل مثال می‌دهد و می‌گوید که شعر قدیم هیچ به درد نمی‌خورد:

وقت سحر و ساحری بگذشت و رفت  
وقت شعر و شاعری بگذشت و رفت

نمی‌توان به جرأت گفت که نوجویی محمود طرزی انگیزه تشکل گروه پاسداران شعر قدمایی شد و یا آن جریان فعال با جلسه‌های هفته‌وارشان و به راه افادن نشر دیوان بیدل، محمود طرزی را برانگیخت تا علم نوسازی شعر را برافرازد. در هر صورت این وضع طبیعی بود، چون دو روند فکری وجود داشت: یکی نگاه کردن نظام موجود و حفظ موارث؛ دوم ستیزه‌بینی با خودکامگی‌های سلطنت و سیطره انگلیس و درجه‌گشایی به سوی مدرنیته با نوآوری‌ها در همه عرصه‌ها.

سردار نصرالله خان می‌گفت که از همین حرف‌ها، از تجددگرایی، از مدرنیسم مشروطه می‌زاید و مشروطه مخالف با قدرت شرعی سلطنت است. او معتقد بود که سلطنت مقام روحانی است؛ یک داده‌خدایی است و این را باید حفظ کرد و همیشه به امیر حبیب‌الله خان این را تأکید می‌کرد و می‌گفت که این کارهایی که محمود طرزی می‌کند، اینها بنیاد سلطنت را می‌لرزاند. بنا بر آن از حرکت محمود طرزی نه در عرصه سیاست طرفداری می‌کرد و نه در عرصه ادب. بنا بر آن به صورت طبیعی

اندیشه‌های سردار نصرالله خان با اندیشه‌های محمود طرزی و طرفدارانش در برخورد قرار می‌گرفت و در نهایت گرایش به بیدل و بیدل‌خوانی و بیدل‌فهمی صدمه می‌دید که یک تعداد شعرا عقب‌نشینی می‌کردند.

من فکر می‌کنم در این خصوص که جنبش محمود طرزی هم به ثمر نرسید تنها ضعف محمود طرزی نبود، بلکه اوضاع و احوال برای رشد این نهال مساعد نبود. پایه‌ها خواهان شعر پیشینه یا کلاسیک قوی بود و بهترین استعدادها را جذب کرده بودند. حتا در میان سخنوران حلقه سراج الاخبار محمود طرزی نیز عبدالعلی مستغنی از هواخواهان بیدل بود که گفته بود:

غیر بیدل پیر صاحب‌دل ز ارباب سخن  
می‌توان کردن به هر مولا، به هر چاکر سفید

محمود طرزی هر چه کوشید نهال نوسازی شعر به ثمر نرسید. وی در فرم شعر تغییراتی آورد؛ در مفهوم شعر تغییراتی آورد؛ مگر جوهر شعر به فراموشی رفت. شاید اگر یک حلقه شاعران با استعداد دور محمود طرزی جمع می‌شدند و به او مشورت می‌دادند که چه کند که شعر کمی رنگ و بوی تازه به خود بگیرد، کار بسامان‌تر می‌بود. از این گذشته چون محمود طرزی از هجرت بازگشته بود و با تاریخ ادبیات و گذشته فرهنگی ما آشنایی زیادی نداشت و بیش‌تر مصروف کارهای ژورنالیستیک و سیاسی بود، وقت زیادش را ترجمه کتاب‌ها می‌گرفت؛ رمانهای ژولورن را ترجمه می‌کرد. به همان دلایل، کارش در همان آغاز باقی ماند. حتا اکنون به تلاش‌های آن بزرگمرد در عرصه نوسازی شعر چندان توجه نمی‌شود.

گفتم بیدل‌گرایی در افغانستان تا زمان ما ادامه می‌یابد. از هم‌روزگاران ما، در میمنه نادم قیصاری شاعری بود که فقط به پیروی از شعر بیدل شعر می‌گفت و در کابل مثلاً مولوی قربت می‌گفت که روح بیدل در من حلول کرده است و عبدالهادی داوی هم از پیروان بیدل بود. او سرافرازی می‌کرد که غزلی مثل غزل بیدل بسراید.

□ علاقه‌مندی به بیدل صرف در تقلید و نظیره‌گویی خلاصه می‌شود؛ منظور من این است که شعر بیدلی یا سبک بیدل در دست و زبان این‌ها آیا تغییراتی به خویش دید؟

● من این‌طور فکر می‌کنم که از یک طرف اگر شعر بیدل مخاطبان را در یک جو فرهنگی بالاتر و عالی‌تر و هنری‌تر قرار داده باشد، از دیگر طرف، تبارز شخصیت هنری شاعران را تا حدودی خسارمند ساخته است. شاعران پیرو بیدل، توانستند که خودشان باشند. آنان کوشش کردند که کسی باشند که او را هنوز

تاسیس ۱۳۹۴



خوب نمی‌شناسند. از عبدالعلی مستغنی که یکی از پر استعدادهای ترین شعرای زمان سراج الاخبار است مثال آوردم؛ غیر بیدل پیر صاحب‌دل ز ارباب سخن می‌توان کردن به هر مولا، به هر چاکر سفید یعنی که با هر کسی می‌شود پنجه نرم کرد جز با بیدل. این گفته، تصویری از سیطره معنوی بیدل بر شعرای آن زمان است. مستغنی از هواخواهان شعر سبک هندی و از شمار گرویدگان شعر بیدل بود و با وصف کار در سراج الاخبار، زیر تأثیر اهت مقام بیدل قرار داشت.

در آن روزگار نوعی هم‌چشمی، نوعی رقابت در علاقه‌مندی و آشنایی بیدل و پیروی از او پیدا شده بود. همین برخورد رقیبانه هم باعث شده بود که استعداد های اشخاص یا شخصیت هنری‌شان آزادانه رشد نکند و شعر در همان حد پایین در زنجیر بماند. گاهی می‌گویند که در دوره بیدل‌گرایی چرا شاعر برانزده و برجسته نداریم. اگر چه نباید این گناه را به گردن شعر بیدل انداخت، همین پیروی از شعر بیدل، رشد شخصیت شاعران ما را تا حدودی معطل کرد و کند ساخت. اینها خودشان نشدند؛ خودشان نبودند. شعر یک تعداد شاعران مثلاً بسمل و صفا را هیچ فرق کرده نمی‌توانید. هر غزل صفا را بگذارید و بگویید از بسمل است، پذیرفتنی است و از بسمل را بگذارید بگویید از صفاست، در آن هم شک نمی‌توان کرد، چون هر دوی این شاعران بی‌بسته کوشیدند که همانند بیدل شعر بگویند. شعر «لاله آزاد» صفا را کنار می‌گذارم. در آن شعر صفا که زندانی است، خود را مانند لاله نماد آزادی تخیل کرده است و یا به آزادی لاله حسد برده

است. آن شعر دیگر است.

خوب، با کمی مسامحه شعرای آغاز سده بیستم ترسایی را می‌توان به دو گروه جدا کرد. نخستین نوسرایانند، آن تعداد شعرایی که شعرشان در سراج الاخبار چاپ می‌شود. آنان درباره ورزش، زغال‌سنگ، ریل، برق و دیگر مظاهر مادی تمدن شعر می‌گفتند. چنان شعرها در اخبار محمود طرزی چاپ می‌شدند. اما اگر کسی در این زمینه‌ها شعر نمی‌گفت شعرش کمتر چاپ می‌شد. او از گروه دوم به شمار می‌رفت.

خسته‌دل شاعری بود در کابل. او از جمله پیروان بیدل بود. به ندرت غزلش در سراج الاخبار چاپ می‌شد. محمود طرزی می‌پنداشت که اگر نه امروز، شاید فردا خسته‌دل بیاید به راه نوسرای. خسته‌دل به صورت کل شاعر خوبی بود، بدون آن که به سبک خاصی دست یافته باشد. به نظرم چنان که اشاره کردم، این شاعران را می‌توان دو گروه ساخت. یکی را شاعران سراج الاخبار نامید و دیگری را پاسداران شعر کهن. محمود طرزی در دعوت به نوسرای بسیار قاطع بود. در این مسئله با هر شاعر جدا جدا می‌نشست و او را قناعت می‌داد. از چنان نشست‌ها گواهی‌هایی در سراج الاخبار انتشار یافته است. طرزی حتا مشوره می‌داد که در کدام زمینه‌ها شعر به اخبار بفرستند. او بر سادگی زبان شعرها تأکید می‌ورزید و راه‌گشایی به زبان گفتار را مرجح می‌شمرد. اما نمی‌شد، چون پلده ترازوی پیروان شعر کلاسیک سنگین بود.

سردار نصرالله خان نایب‌السلطنه، چنانچه بیشتر گفتیم، بهترین استعدادهای دور خود جمع کرده بود و این عرصه را در تسلط خود داشت، به شمول فرزندش قتیل. قتیل حتا چاپ دیوان بیدل را

پژوهش در زندگی و آثار بیدل با مقاله‌های ملک‌الشعرا قاری عبدالله و بعضی ترجمه‌ها در آن زمان آغاز شد.

شاعران پیرو بیدل نتوانستند که خودشان باشند. آنان کوشش کردند که کسی باشند که او را هنوز خوب نمی‌شناسند.





که از ردیف دال پیش ترفت، نظارت می‌کرد قتل به حدی آدم فرهنگ‌دوست بود که زمانی به حیث نماینده افغانستان در تهران مقرر شد، با آن که خودش هم شاعری مشهور بود، به جای آن که دیوان شعر خود را چاپ کند دیوان سالک کابلی را منتشر ساخت.

در دوره امانی نیز پیکار شعر نو و کهنه به شکل مبارزه شعر دارای رسالت و شعر بدون رسالت ادامه یافت. شاعران متعددی ریفرم‌های امان‌الله خان را می‌ستودند و در ستایش وطن و آزادی و بدگویی استعمار شعر می‌گفتند. در جریده امان افغان که به مدیریت مسوولی عبدالهادی پریشان داوی انتشار می‌یافت، پشتیبانان آن دو دیدگاه، مقاله‌هایی در دفاع از پنداشت خویش به چاپ می‌رساندند. در آن روزگار بود که خسته دل نیز در صف شاعران متعهد پیمان بست و از او شعری در وصف وطن در «امان افغان» به چاپ رسید:

دانی که چیست حب وطن، الفت وطن

پاس وطن، وفای وطن، غیرت وطن

با پی افکنی انجمن ادبی کابل تنج شعر بیدل جایش را به پژوهش در زندگی بیدل می‌دهد و گلیم شعر نو و شعر رسانمند اندک‌اندک برچیده می‌شود در عوض قصاید مدحیه با اعلان اقتراح در مجله کابل به چاپ می‌رسد و محافل خواندن غزل‌های بیدل، تنج و تخمیس آن‌ها و بحث بر شعرهای بیدل به منازل شخصی می‌رود؛ مانند منزل فیض محمد زکریا و منزل هاشم شایق افندی. فیض محمد زکریا رساله کوچک «بیدل چه گفت» را درباره نگرش فلسفی بیدل و همسنجی آن با فلسفه‌های اروپایی می‌نویسد. آن همان روشی است که در «نقد بیدل» استاد سلجوقی

گسترده‌تر تجلی یافته است.

□ جریان بحث را از گرایش به بیدل به پژوهش در مورد او جهت می‌دهیم. نخستین گام‌ها در این راستا چه زمانی برداشته شد؟ گفته می‌شود که حلقه‌های بیدل‌گرا در این خصوص اثرگذار بوده‌اند و پس از چاپ کلیات بیدل توسط وزارت معارف، دانشگاه کابل را تشویق به ایجاد کرسی بیدل‌شناسی می‌کنند. این کرسی چه وقت آغاز به فعالیت کرد و چه موضوعاتی پیرامون بیدل در آن تدریس می‌شد؟ مهم‌ترین اساتید چه کسانی بودند؟

● بیدل‌پژوهی در افغانستان از نخستین دهه سده بیستم تراسایی آغاز می‌یابد و چندی پس‌تر، وزارت معارف تصمیم می‌گیرد که سالی یک بار عرس بیدل را برگزار کند. برگزاری عرس‌ها انگیزه بیداری خامه‌های پژوهشگران بیدل بود و زمینه‌های خوب نقد و بررسی در یافته‌های پژوهشی. به وجود آمدن کرسی بیدل‌شناسی در دانشکده ادبیات دانشگاه کابل نیز چندین علت داشت. یکی افزایش حلقه‌های علاقه‌مند به بیدل در کابل و دیگر ولایات افغانستان بود. سخن از سطح افراد گذشته بود. حلقه‌هایی به وجود آمده بود که بیدل می‌خواندند؛ به پیروی از بیدل شعر می‌گفتند و چشمگیرتر از همه، برگزاری عرس بیدل از طرف دولت، در حدود صلاحیت وزارت معارف، تحت نظر شخصیت‌های فرهنگی - اداری زمان و تشویق نوشتن مقاله‌ها و پژوهش در آثار بیدل و خواندن شعرها. اینها همه، گویا کانون‌های گرمی بودند که شعرا و فرهنگیان را به سوی خود می‌کشیدند. این پرسش که بیدل کیست؟ چرا این قدر در جامعه ما تجلیل می‌شود، تقدیر می‌شود؟ در آن روزگار که سمیناری، کانفرانسی، محفل یادبودی، به خاطر دیگری رواج نداشت و هیچ محفلی به خاطر هیچ کس دیگر گرفته

بنیاد اندیشه  
تاسیس ۱۳۹۴





نمی‌شد چرا مخصوص به خاطر بیدل، این همه گفتن و نوشتن؟  
حاشیه‌گونه اشاره می‌کنم که در جایی از خامه نویسنده‌ای  
بی‌خبر خواندم که بعضی دانشمندان بخارایی مهاجر، بیدل را در  
حلقه‌های فرهنگی افغانستان و بین دوستداران شعر به شهرت  
رساندند. بدون هاشم شایق که تابعیت افغانستان را پذیرفته بود  
و به استادی دانشکده ادبیات و سردبیری مجله آینه عرفان و  
ریاست تألیف وزارت معارف هم رسید، من دیگر بخارایی را  
نمی‌شناسم که چنان اثری را بر بیدل و بیدل‌شناسی در افغانستان  
گذاشته باشد.

به موضوع برگردم. به سخن کوتاه، شناخت اکادمیک و علمی  
بیدل در دستور روز قرار گرفته بود. پیامد پژوهش‌های پر شمار،  
حتا در برداشت از تذکرها، گواه ناهمسازی‌های پر شمار بود.  
بینید، حتا در زمان کنونی، در همین عرس شکوه‌مند بین‌المللی  
تهران، یکی از مسائلی که با حرارت بیان شد، تعیین زادگاه بیدل  
بود. بیدل در عظیم‌آباد زاده شده است یا در اکبرنگر؟ مقاله‌ای در  
همین موضوع خوانده شد. یعنی قول معروف عظیم‌آبادی بودن  
بیدل را رد کردند. از روی این، می‌توان ناهمسویی‌های آن سالها  
را در افغانستان تصور کرد برای بسامان‌سازی کار بیدل‌شناسی که  
ذهن بیشترینه فرهنگیان و مؤسسات فرهنگی را مشغول ساخته  
بود، به دانشگاه بردن مسئله بایسته پنداشته شد در کنار آن در  
دانشکده ادبیات بدیع و بیان و عروض و قافیه و درس‌های دیگر  
شعرشناسیک خوانده می‌شد. مرجع شمردند که شاگردان شعر  
والا و بالایی برای آزمون آموخته‌های خویش از آن درس‌ها در  
اختیار داشته باشند.

نمیدانم. به گمان سالهای ۱۳۴۳ یا ۱۳۴۴ خورشیدی بود،  
زمانی که ما استاد بیتاب ملک‌الشعرا را داشتیم تحت نظر استاد  
که خودشان از دانشمندان بزرگ زمان بودند و در علوم عربی و  
ادبی ورود کامل داشتند، تصمیم گرفته شد که کرسی بیدل‌شناسی  
در دانشکده ادبیات دانشگاه کابل گشایش یابد و ما افتخار این را  
داشتیم که اولین دسته شاگردان بیدل‌شناس باشیم. خوب این کرسی  
چگونه بود؟ می‌گویند مشکل‌ترین بخش هر کار آغاز آن است.  
استاد در هر درس غزلی می‌آورد و دو ساعت بر همان غزل غور و  
بحث می‌کردند. به کمک استاد، ترکیب‌های بیدل شرح می‌شد و  
تعبیرهای پیچیده گره‌گشایی می‌گردید. حتا گاهی درست خواندن  
فلان بیت، بحث می‌انگیخت و شاگردان برداشته‌های خود را  
در میان می‌گذاشتند. همین‌طور، درس بیدل‌شناسی به خواندن  
غزل‌های بیدل و تحلیل و تشریح غزل‌ها در صنف محدود می‌شد.  
هفته‌ای دو ساعت درس، امکان آشناسدن گسترده‌تر با احوال و

افکار بیدل را نمی‌داد. با آن هم کم و بیش درباره شرح حال بیدل با  
استفاده از تذکرهای چاپ هند مثل «سرو آزاد» و «نتایج‌الافکار»  
و «سفینه خوشگو» و دیگران، متن فشرده‌ای در اختیار شاگردان  
قرار دادند. در سالهای پس‌تر، گفته می‌شد که در بعضی منازل هم  
بیدل می‌خواندند. هر حلقه شاگردانی داشت که غزل‌های بیدل را  
می‌خواندند و شرح صوفیانه و عرفانی می‌کردند.

مرحله دوم بیدل‌شناسی وقتی بود که به جای مرحوم استاد  
بیتاب، غلام‌حسن خان مجددی که هم رییس دانشکده ادبیات  
بودند و هم ایشان کرسی را به اختیار گرفتند و کتابی دو جلدی  
تدوین کردند که در آن هم مثنوی‌های بیدل و هم زندگینامه و  
غزل‌های بیدل و همه معرفی شد. آن یک مرحله رشد یافته‌تر  
و بالیده‌تر بود. اما تا همین مرحله، در نشست‌های خانگی تنها  
یک روی شعر بیدل شناخته می‌شد، فقط نگرش تصوفی بیدل.  
عرفانی هم نگوئیم، زیرا عرفان گستره وسیع‌تری دارد و ما انواع  
عرفان داریم. تنها عرفان اسلامی نیست. آن‌ها تا سرحد شناخت  
اندیشه‌های عرفانی بیدل پیش نرفته بودند. فقط درباره تصوف  
بیدل فکر می‌کردند و تصوف هم تصوف قادری، اما بیدل، شما  
خبر دارید نه پیری داشت، نه مریدی داشت، نه خانقاهی رفته  
بود، نه خرقة پوشیده بود و نه پوشانده بود. اصلاً بیدل از نگاه  
در نظر گرفتن آداب تصوف یک صوفی عیار نبود. می‌گویند که  
طریقت‌هایی وجود دارد که در آنها پیر و مریدی نیست، بلکه  
صوفی به صورت معنوی به یکی از پیشوایان تصوف دلپسته می‌کند  
و از او پیروی می‌کند و به او اخلاص می‌ورزد که طریقت اوسیه  
از آن گونه است. حتا بیدل همین را هم در جایی ذکر نکرده و در  
جایی نگفته که به چه کسی ارادت داشته است. اما از پیشوایان  
طریقت قادری که شیخ کمال است، شاه قاسم هواللهی است و یک  
تعداد دیگر، به بسیار حرمت و عزت یاد کرده و از این که از  
خرمین گتتها و دانسته‌های آنان بهره‌ور شده، سپاسگزارانه در  
شعر بیدل که من عرض کردم، در بعضی حلقه‌های غیر رسمی  
افغانستان مروج بود و هنوز هم رواج دارد.

نیمرخ دیگر، در صدها بیت بیدل، اندرزهایی است در بهتر  
زیستن، نقد جنگ مذهب، ستم بر انسان، غرور ارباب جاه و  
مال، نقد دولت‌مداران و دولت‌مداری و موضوع‌های دیگر. شعر  
بیدل دامن فراخ دارد. او مرد حکیم و عارف انسان دوست بود.  
روی سخن بیدل اگر در آن زمان با مخاطب هندی می‌نمود، ولی  
در واقع، جهان بود. آنچه بیدل از مسایل زیست و رهایی انسان  
بیان کرده، همانند مولانا جلال‌الدین بلخی، مخاطبش بشریت بوده



است. در فضای هند محدود نمی‌شده. در محدودهٔ جوامع فارسی‌زبان، یعنی افغانستان و ایران و تاجیکستان محدود نمی‌شده، از جابلسا تا جابلقا آغوش گشاده‌ای داشته است. می‌گویند گاندی همیشه خوش داشت که بگوید:

To unite that's why we came to deivid that's not our ame  
منظور من این است که او در انگلیسی مفهوم همین بیت مولانای بلخی را می‌گفت که:

ما برای وصل کردن آمدیم  
نی برای فصل کردن آمدیم

همان گونه که سخن و اندیشهٔ مولانا در شرق و غرب پخش شده بود، اندیشه‌های بیدل هم همان طور، در شرق و غرب نیاز به پخش شدن دارد. باید او را شناخت و برای جهانیان شناساند. بشر در این هزارهٔ دوم، در سیاه‌چاه ارزش‌های مادی زندگی افتاده است و از معنویت بیگانه و بیگانه‌تر می‌شود. گرایش جوانان غربی به بودیزم و هندویزم و عرفان اسلامی با مبلغینی چون دیپک چوپرا و کرشنا مورتی و دایر، درک همان سقوط و بی‌زاری از ماده‌گرایی افراطی را نشان می‌دهد. اندیشه‌های بیدل فراگیر و جهان‌شمول‌اند.

آن اندیشه‌ها در نگرش بعضی، در یک چوکات محدود تصوف حصری شده‌اند، در حالی که بیدل چه قدر از زندگی صحبت می‌کند. او می‌گوید:

تمتع گر همی خواهی ز حرف راستی بگذر  
که بی انگشت کج از کوزه روغن بر نمی‌آید

دراین بیت تصوف نیست، مگر اخلاق هست. یا به این بیت‌های دیگر توجه بفرمایید:

هر چند کار فرداست امروز مفت خود گیر  
شاید دماغ و طافت وقت دگر نباشد  
بیدل این نقد به تاراج غم نسبه مده  
کار امروز کن امروز، ز فردا فردا  
از لاف حذر کن که در این عرصه مبادا  
پرواز فروشی و فسردن بدر آبی  
کسی مباد اسیر شکنجهٔ افلاس

بنیاد آدیبی به سر دار به ز ناداری

نام عیبی: بتر از لاف کمالات ندیدیم

شرمی که لب تشنهٔ تبخال نباشد

ننگ خفت مکش از خلق به اظهار کمال

زد این طایفه بی‌عیب نبودن هنر است

مشو ز افتادگان غافل که آخر سایهٔ عاجز

به پهلو زیر دست خویش سازد کوه و هامون را

به حرف ناملازم زحمت دل‌ها مشو بیدل

که هر جا جنس سنگی هست، باشد دشمن مینا

اعتبار زمانه بیکاری است



فرهنگ و اندیشه

۱۴

۳۶

## قطره گوهر شد از فسرده‌ها

عبدالقادر بیدل بسا بیتهای تند سیاسی دارد، علیه شاه، علیه هر ظالم و بیدادگر، به خاطر دفاع از حقوق مردم، مردم ستمکش و ناتوان.

□ از جریانهای بیدل‌خوانی یاد کردید. دو جریان گویا پرکارتر از دیگران بودند و از این دو به نظر می‌رسد جریان مرحوم شایق افندی به نسبت تحقیقی‌تر بود و این بیش‌تر از ترکیب کسانی که به این حلقه ارتباط داشتند برمی‌آید. حتی کسانی چون مرحوم سعید نفیسی نیز با این‌ها در ارتباط بودند از سوی دیگر جریان مرحوم قندی آغا ظاهراً بیشتر بر پایه شهود حرکت می‌کردند و افراد دریافته و صاحب ذوق عوام در آن شرکت می‌جستند. شما که از نزدیک با این دو جریان آشنا هستید، اساساً این دیدگاه از جانب شما پذیرفتنی است؟ سیر تاریخی این دو جریان به کجا انجامید؟

● من بسیار خوشبین استم به هر شععی که به خاطر روشن کردن گوشه‌ای از شعر و فکر یا نگارش و نگرش بیدل روشن شده باشد. هاشم شایق افندی در این راه تلاش می‌کرد. در سالهای بعدتر درس‌های بیدل‌خوانی را قندی آغا در منزل خویش دایر کرد. جریان‌های دیگری نیز بودند. در دفتر دارالانشای دربار سلطنتی حافظ نورمحمد خان کهگدای حلقه‌ای داشت. آنجا استاد بیتاب، عبدالرحیم خان سررشته‌دار و چند نفر دیگر جمع می‌شدند. حتی علی محمد خان، وزیر دربار سابق هم در نشستهای همان حلقه اشتراک می‌کرد. من هم که در آن زمان شاگرد دانشکده ادبیات بودم دعوت شدم. روزهای جمعه می‌رفتم به قصر گلخانه. در آنجا هم سخن از خواندن و معناکردن غزل‌ها بود. من نظر‌ها را یادداشت می‌کردم.

بنا بر آن چندین حلقه بودند. در جلسه‌های منزل هاشم شایق شماری فرهنگیان سرشناس شرکت می‌ورزیدند، مانند استاد بیتاب، مولانا خسته، عبدالغفور ندیم و عرس بیدل هم سالی یک بار برگزار می‌شد. در آن حلقه کسی درس نمی‌داد. شعر بیدل خوانده می‌شد و بر ویژگی‌های صوری و درونمایه آن بحث و اظهار نظر می‌شد. کسی غزلی در تنج فلان غزل بیدل می‌خواند و آن غزل را ارزیابی می‌کردند؛ فراز و فرود آن را می‌سنجیدند و با گفته‌های نقدگونه شاعر را رهنمایی و کمک می‌کردند. در منزل مرحوم قندی آغا تدریس جریان داشت. در آنجا در روزهای معین شاگردان جمع می‌شدند. قندی آغا غزلی را می‌خواندند و بیت‌بیت شرح می‌کردند و شاگردان آن را می‌آموختند. از نگاه زمانی نیز، مکتب‌خانه قندی آغا چندین سال پس‌تر از جلسه‌های منزل هاشم شایق گشایش یافت. گاهی در منزل فیض محمد خان زکریا نیز بیدل‌خوانی می‌شد.

## □ کدام‌ها پرکارتر و قدرتمندتر بودند؟

● قدرتمند پنداشتن این یا آن جریان بیدل‌خوانان و بیدل‌گرایان شاید خیلی صواب نباشد. جریان کهگدای هم شهرت زیاد داشت. آن‌ها هم در امتحان‌های دانشکده ادبیات می‌آمدند. حتی در همین کلیات چاپ کابل غزل‌های ستاره‌دار به مشورت کهگدای آمده که آقای مهجور انگشت انتقاد بر آنها گذاشته‌اند. و کهگدای کسی بود که بسیار دلبسته به بیدل بود و همیشه حلقه علاقه‌مندان بیدل را با خود می‌داشت. بررسی و نقد و تحلیل شعر مطابق موازین ادب‌شناسی در آن حلقه‌ها کم‌رنگ بود. نوعی شعرشناسی عنعنوی سیطره داشت. مگر هر کدام به نحوی سکوت را می‌شکستند. بسیار نکته‌هایی را این‌ها کشف می‌کردند که آن‌ها متوجه نمی‌شدند. بسیار نکته‌هایی را آن‌ها پیدا می‌کردند که این‌ها متوجه نمی‌شدند. قتل‌های شعرهای بیدل گاهی به تصادف باز می‌شدند. ما کلیدهای معین برای آن نداشتیم. در جامعه نبود. فرمول گشایش گره‌های شعر بیدل که وجود نداشت. اکنون اندک‌اندک پیدا می‌شود. دریافت حلقه‌های بیدل‌شناسان، قطره قطره در جامعه فرهنگی می‌ریخت و بیدل‌شناسی را غنا می‌بخشید. یک بیت را مثال می‌آورم:

به هزار پرده بیدل ز دهان بی‌نشانش

سخنی شنیده‌ام من که کسی ندیده باشد

ببینید به همین «سخنی شنیده‌ام من که کسی ندیده باشد» بعضی می‌پنداشتند که «که» به سخن اشاره دارد و دیگری به دلیل آن که سخن دیداری نیست آن را مربوط به دهن می‌دانستند. ساختار نحوی جمله هم مؤید آن است که موصول «که» باید گزاره «کسی ندیده باشد» را به نهاد «دهان» بپیوندد. دیدن در زبان گفتار نیز، گاهی به معنای توجه گماشتن به کار می‌رود. می‌گویند:

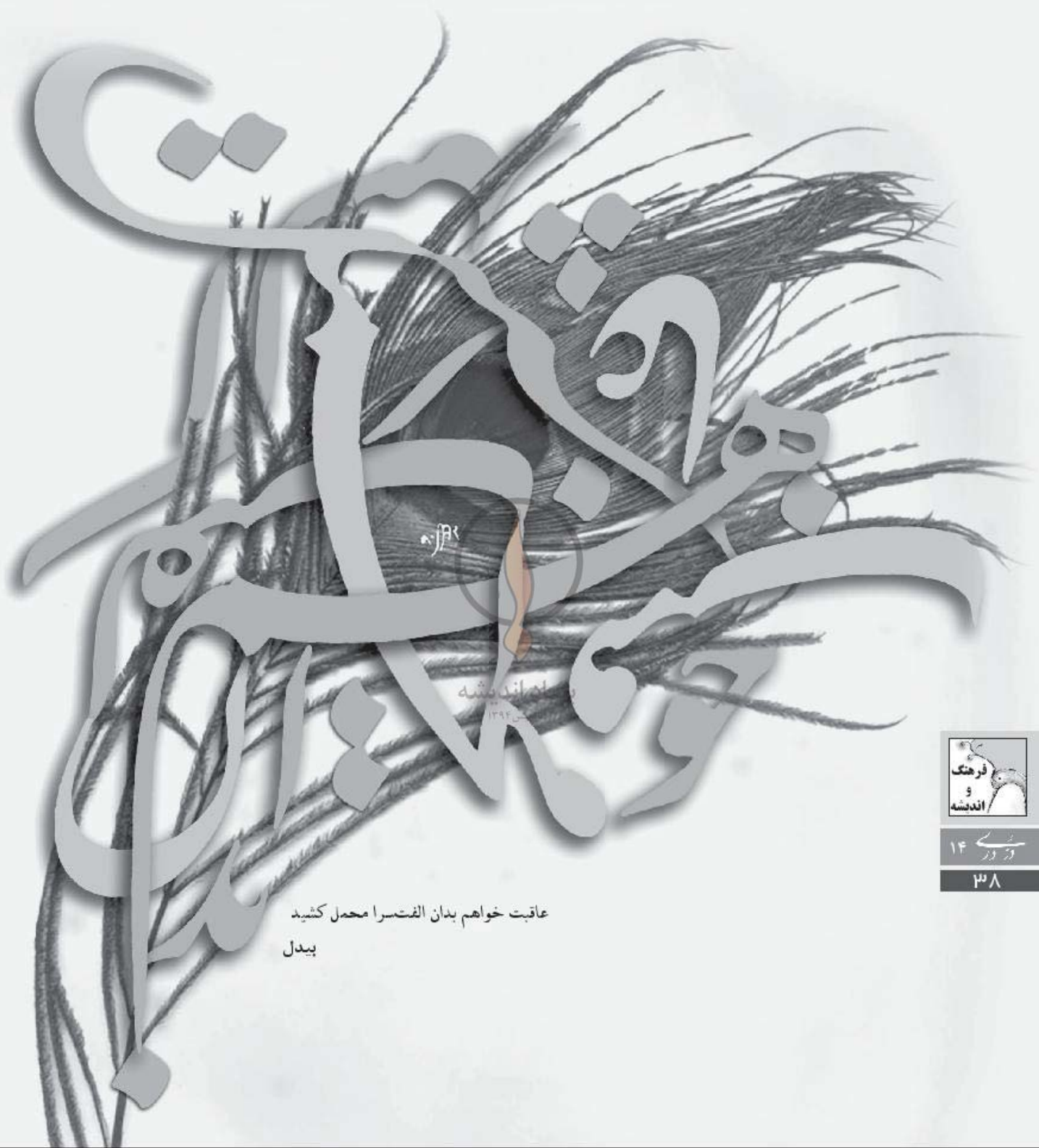
ببین که چه می‌گوید. در شاهنامه خوانده‌ام که:

تھمتن بدان گفته‌ها بنگرید

دریغ آمدش کان سخن‌ها شنید

تا در اینجا دیدن به معنای توجه کردن است نه دیدن با چشم. اگر از این هم بگذریم، خودش یک حس آمیزی نیز می‌تواند حساب شود از این‌گونه بیت‌های زیادی بودند که از حلقه‌ای به حلقه‌ای می‌گذشتند. همان بیت‌ها با تأویلهای مختلف و با تفسیرهای مختلف بیدارتر شدن ذهن‌ها را بار می‌آوردند و کندوکاو بیش‌تر را می‌انگیختند، چنان که در بیت یادشده دیدیم دهان که در شعر فارسی به نقطه و حتی نقطه موهوم تشبیه شده است، دیده‌شدن را به سوی خود می‌کشد، مگر قاعده نحوی زبان و تجربه شعری و زبان گفتار می‌تواند از خطا جلوگیری کند و آن ابهام لفظی را بزدايد. این حلقه‌ها با دیوارهای آهنین از هم جدا نشده بودند.





عاقبت خواهم بدان الفتسرا محمّل کشید  
بیدل



فرهنگ  
و  
اندیشه  
۱۴  
۳۸

جامعه کوچک بود و رفت و آمدها بود و این حلقه‌ها یکی با دیگری کمک می‌کردند و آن چراغها و چراغکها در سمت شناخت بیدل راه حرکت را روشن می‌ساختند.

در پایان این بحث باید توجه را به دو گونه نگرش به شعر بیدل جلب کنم: یکی نگرش مریدانه و دیگری نگرش انتقادی و حد و مرز ارادت و انتقاد از جریانی تا جریانی و حتا از شخص تا شخص تفاوت داشت.

□ چون از مرحوم کهگدای سخن به میان آمد و غزل‌های ستاره‌دار کلیات کابل، می‌خواستم این نکته را مطرح کنم که اساساً از دیدگاه دانش تصحیح متون آن دسته اشعاری را که در نسخ متعدد دیوان یک شاعر وجود ندارد نمی‌توان وارد مجموعه اشعار آن شاعر کرد. در مورد کلیات کابل نیز چنین بود. مرحوم کهگدای دسته‌ای از اشعار را که از جنگ‌های مختلف تهیه کرده بود و در نسخه‌های چاپ سنگی آثار بیدل در شبه قاره و آسیای میانه موجود نبود، وارد مجموعه کلیات کرد و مصححین آن را با نشانه ستاره مشخص کردند. به نظر نمی‌رسد که در این قسمت اعمال فشاری بود؟ چون به هر حال کهگدای منشی دربار شاه افغانستان بود؟ آیا به نظر نمی‌رسد که این علامت ستاره نشانه تردید مصححین در قبال این دسته از اشعار بود؟

● به دیده باید داشت که کلیات بیدل با هزینه وزارت معارف یعنی دولت انتشار یافت و استاد خلیلی که به صورت رسمی، تحت نظر ایشان کلیات چاپ می‌شد، با کهگدای مدتی همکار و دوست بودند و بارها در مجالس بیدل‌خوانی کنار هم می‌نشستند. مولانا خال محمد خسته که مصحح و پروف‌خوان کلیات در چاپخانه بودند، نیز کهگدای را نه تنها به حیث سرمنشی مقام سلطنت بلکه به حیث یکی از فرهنگیان سرشناس و یکی از بیدل‌شناسان و بیدلدوستان می‌شناختند. در چنان احوال نامیسر و ناشد بود که هنگام نشر کلیات نظریات ایشان نادیده گرفته شوند.

□ از خاورشناسان کمتر به بیدل علاقه گرفته‌اند. یکی از اینها که اندکی جلی‌تر به بیدل پرداخته پروفیسور الکساندر بوزانی ایتالوی بود که گویا سفری نیز به کابل داشته و چند سخنرانی نیز در دانشگاه کابل ارائه داده است. برداشت شما از شخصیت و کارهای بوزانی پیرامون بیدل چیست؟

● پروفیسور بوزانی یکی از شرق‌شناسان نامور بوده است. وی گذشته از خاورشناسی، اسلام‌پژوه و یکی از مترجمان قرآن به زبان ایتالیایی بود. بوزانی زبان‌های فارسی، عربی، اردو، ترکی، اندونیزیایی را می‌دانست. او بسیار وارد به ادبیات عرب بود و پژوهش در ادبیات فارسی جز - بسیار کوچکی از کارهایش

شمرده می‌شود. وی مقاله‌ای در هم‌سنجی سبک شعری غالب و بیدل هم نوشته است که توسط ضیاء الدین ترابی ترجمه شده است. انگیزه بوزانی به نوشتن سه مقاله درباره بیدل، پیش‌بینی کنگره بین‌المللی یادبود بیدل از جانب دانشگاه کابل بود و دعوت موصوف در شمار دیگر خاورشناسان. در کنار آن، جریان هنری برآکو در اروپا و سمبولیزم اروپایی، در نخستین نگاه کلیه‌هایی برای آشنایی با سبک هندی و شعر بیدل میسر می‌ساخت. ایجاد کرسی بیدل‌شناسی در دانشکده ادبیات دانشگاه کابل نیز انگیزه توجه مزید به آثار بیدل شمرده می‌شود. بوزانی زیر عنوان «ریالیزم بیدل» شیوه روایی بیدل را در چهار عنصر مورد غور قرار داده و به چنان برآیندی رسیده است که اگر آن شیوه پیگیری می‌شد و تداوم می‌یافت، می‌توانست نوعی ریالیزم شرقی را در داستان‌نویسی مشرق‌زمین پی‌ریزی کند. دعوت به سیر آفاق در مثنوی طور معرفت بیدل، بوزانی را به شناخت تجربی از جهان رسانده است. بیدل در طور معرفت می‌گوید:

گرفتم باطن نگشود راهی  
جهان هم گرد دل دارد نگاهی  
سر فکرت نشد محو گریبان  
قدم باری بر آر از بند دامان  
به دریا گر نداری آشنایی  
کف خاکی ز ساحل کن گدایی

از چنان بیتها، بوزانی چنین فهمیده است که بیدل برای شناخت جهان، دیدن و فراتر از آن تجربه را شرط شمرده است و نگرش او در این مورد با اهل فیزیک همسویی دارد. این نوشته بوزانی بعضی بیدل‌پژوهان ما را نیز بدان راه برد که بیدل را شاعری باورمند به شناخت مبتنی بر تجربه بشمارند، حال آن که سیر آفاق در کنار سیر گریبان و تأمل برای معرفت حقیقت مطلق برای اهل پژوهش در عرفان اسلامی شناخته است و آن را با نگرش و تجربه فیزیکی نمی‌آمیزند.

بوزانی شناخت جهان را به عنوان هدف پذیرفت در حالی که از نگاه بیدل شناخت جهان وسیله برای شناخت حقیقت مطلق است. من سودمندی مقاله‌های بوزانی را در آن می‌بینم که بر بیش خوابیده مرسوم هجوم آورد و دست نگرش انتقادی را بلند کرد. ما مثلاً گپ‌های تازه‌ای قبلاً نیز شنیده بودیم. استاد سلجوقی یک وقتی بیدل را با کانت مقایسه کرد؛ بیدل را با هگل مقایسه کرد؛ در آن گفتمها هم حرف‌هایی، آموختنی‌هایی بودند و این صحبت‌های بوزانی هم نکته‌هایی را روشن می‌کرد. پروفیسور زیبولی شاگرد بوزانی است که حالا همین مشعل را فروزان نگه می‌دارد. او تحت



نظر بوزانی علاقه‌مندی پیدا کرده به سبک هندی و به شعر بیدل که شما اطلاع دارید که پنجاه غزل بیدل را ترجمه کرده به زبان ایتالی و کارهای خود را ادامه می‌دهد.

□ زیبولی هم گویا به کابل سفری داشته و با شما دیدارهایی انجام داده. اکنون هم شما رفت و آمدها و همکاری‌هایی با ایشان دارید. مشتاقیم که از فعالیت‌هایتان با ایشان برای ما بگویید.

● نخست عرض کنم که زیبولی رهبری شعبه ادبیات فارسی را در دانشگاه ونیز ایتالیا به عهده دارد و این شعبه خیلی از نگاه کارهای خود و از نگاه تکنیک کارهای خود توانمند است. پژوهش‌های جدی درباره‌ی سارکان شعر فارسی در این مرکز صورت گرفته است و مطالعات زیادی در گوشه‌گوشه‌ی تاریخ ادب فارسی کرده‌اند. مخصوصاً کار جالب اینها ساختن سسی‌دی‌هایی

است که گویا بسامد لغات هر دیوان را با مثال شعری‌اش جدا جدا معرفی می‌کند. شما به این پروگرام مراجعه می‌کنید، برای شما می‌گوید که مثلاً در هزار بیت امیر خسرو دهلوی فلان کلمه چند بار آمده است. تصمیم دارند که بالای بیدل هم کار بکنند البته چند صد بیت بیدل در یکی از کارهایی که اینها کرده‌اند هست.

همین شیوه را می‌خواهند ادامه بدهند و کار پژوهش ادبی را آسان بسازند. شما به خاطر یک کلمه چه قدر دیوان را باید ورق بزنید اما آنجا می‌توانید پیدا کنید که مثلاً کلمه «غفلت» چند بار در دیوان آمده است. اگر چه تنها روی صد بیت بیدل چنین کاری را انجام داده‌اند اما می‌خواهند که در مورد بیدل مخصوص سسی‌دی‌ای تهیه کنند. این کار، کار بسیار نیکویی است بعد از کارهای بسیاری که در دیپارتمنت شده حالا بیدل مورد توجهشان قرار گرفته است. پروفیسور زیبولی در سبک هندی کار زیادی کرده و سخنرانی داشت در تهران و مورد استقبال قرار گرفت. زمانی که من در اروپا بودم همین نزدیکی ما باعث شد که همین فکر ایجاد شود که یک تعداد از غزل‌های بیدل را برای جامعه فرهنگی ایتالیا

و اروپا در مجموع ترجمه کند به ایتالیایی، و من سفری داشتم به ونیز و آنجا با هم نشست‌هایی داشتیم و بالاخره پنجاه غزل تشریح و توضیح و ترجمه شد و من مقدمه‌ای بر آن نوشتم یکی دو مقاله پروفیسور بوزانی هم داخل شد و در میلان کتاب چاپ شد و بعد از چند وقت باز همان عطش پروفیسور زیبولی محرک شد که از جمله کتاب‌های بیدل «طور معرفت» را برای ترجمه انتخاب کند، چون این اثر جنبه‌های بسیار زیبایی هنری هم دارد و از طبیعت و گل و بهار و سبزه و از این چیزها صحبت می‌کند. ترجمه‌اش هم بسیار گواراست. البته ترجمه کردن «محیط اعظم» خیلی سخت است، یا «طلسم حیرت» برای جامعه اروپایی فهمش مشکل است. «طور معرفت» آسان‌تر و شیرین‌تر و خوشایندتر است. تصویرهای زیبا دارد.

چه ایرد؟ آینه‌ی ناز گل و مل  
بهار صد شبستان زلف و کاکل  
ولی زلفی که از یک جنبش باد  
هزاران دل تواند کرد ایجاد  
جنون پیمانه چشم گریه آهنگ  
سیه مستی شکست شیشه در چنگ

این توصیف و ترسیم ابر که مانند شوریده‌ای، گاه می‌گردد و می‌رود و فریاد می‌زند بسیار زیباست. بالاخره با پروفیسور زیبولی موافقه کردم که همکاری کنم، همکاری در شرح بیت‌های بیدل و آسان‌ساختن آن‌ها برای مترجم. مدتی بیت‌های مشکل با فکس برای من فرستاده می‌شد و شرح بیت‌ها نیز با فکس باز می‌گشت. در ختم کار ضرورت افتاد که باز به ونیز سفر کنم. رقم ایتالیا، با هم نشستیم و اول متن را خواندیم. متن را بیت به بیت شرح کردم و بعد کار ترجمه آغاز یافت. همین متنی هم که در تهران چاپ شد، این راه هم ما به اختیار داشتیم و متن کابل را هم اشتباهات را در چاپ کابل کمتر بافتیم. من در مورد املا و انشای

متن کابل صحبت نمی‌کنم. املائی متن کابل بسیار املائی بد است، املائی دفتری کهنه و قدیمی است، اما از نگاه بیت‌ها صحت در آن بیش‌تر است. ما همان متن را انتخاب کردیم و تمام کردیم. پروفیسور زیبولی اکنون مصروف ترجمه آن است. پروفیسور زیبولی به فارسی کاملاً مسلط است و در مورد قافیه، عروض و بسیار گوشه‌های شعرشناسی فارسی مقاله‌های خوبی نوشته است.

□ یکی از آثار شمار رساله‌ای است با عنوان «بیدلی که من می‌شناسم». گفته می‌شود که این اثر حرف‌ها و صحبت‌هایی را در محافل ادبی وقت برانگیخت. این شناخت متفاوت چه بود که چنین پیامدهایی داشت؟

● آن مقاله با افزایش‌هایی و به شکل رساله‌ای چاپ شد و در کنگره بین‌المللی که به مناسبت سه صد و چهلیمین سال تولد بیدل در کابل برگزار شده بود به مهمانان توزیع شد. آن رساله در چاپ جزو وار، «بیدل، شاعر زمانه‌ها» نامیده شده بود و شامل این بحث‌ها می‌شد:

۱. زیستنامه بیدل، ۲. بیدل و افغانستان، ۳. شعر بیدل پژواک ندای زمان اوست، ۴. ستایشگر برادری و برابری مدل، ۵. سیمای انسان در شعر بیدل، ۶. تمایلات جوانمردی در نحوه زیست و سخن بیدل.

می‌دانستم که بیدل دوستان غالباً از برگ گردانی دیوان غزل لذت می‌برند و به مثنوی‌های او نزدیک نمی‌شوند. نه وقت خواندن آن‌ها را دارند و نه تحمل آن را. بدین علت بسا مسایل عرفانی و انسانی از نظر ایشان پنهان مانده است و آن مسایل نگفته و نشنیده در شمار گفتنی‌های منگو می‌روند. در آن رساله بحث پیدایش کشاورزی و احوال کشاورزان را از «عرفان» انتخاب کردم. بیدل می‌سراید که زمین را دهقان بدرافشانند و حاصل را خرمن کرد و مدتی نگذشت که مردمی زورمند طماع، زمینش را از وی گرفتند و خودش را مجبور به مزدوری ساختند و برای حفظ ملکیت‌های غصب شده گروهی را به پاسانی گماشتند. با چنین شیوه گویا پیدایش دولت را بیان می‌کند و همدردی‌اش را به جماعتی از مستضعفان نشان می‌دهد. همچنان گزینش و شرح بیت‌های بیدل در آشتی مذاهب و اقوام و برادری گروه‌های مختلف اجتماعی بر نیمرخ در تاریکی مانده سیمای شعری بیدل روشنی می‌انداخت. همچنان در «طور معرفت» از کارگران معدن قصه می‌کند. وضع رقتبار کارگران معدن را بیدل ترسیم و توصیف می‌کند. او تشریح نمی‌کند، بل مانند نقاشی چیره‌دست با واژه‌ها نقاشی می‌کند، چون بیرات جایی بود که معادن بسیار بزرگ نقره داشت و استخراج نقره به شکل بسیار ابتدایی صورت می‌گرفت.

این کارگرها در درون چاه‌ها می‌رفتند و ریگ چاه را بیرون می‌کردند و ریگ تصفیه می‌شد. بسیار وقتها این چاه‌ها ویران می‌شد و همه کارگران در زیر خاک می‌ماندند و شمار کارگران مدفون را از روی کفش‌ها می‌بایست پیدا می‌کردند. ببینید که این ترسیم چه قدر دردناک است و بیدل در آخر این مثنوی به کارگران معدن می‌گوید که:

چه کوری این قدر در چاهت افکند  
که بهر دیگران جان با بدت کند  
یکی جان کند و آن دیگر زر اندوخت  
گداز سعی این، آن دیگر اندوخت

محصول زحمت این را او می‌برد. گفتم که همین، پی‌بردن به استثمار است. گفتند که او از اتحاد شوروی آمده، حالا شعر بیدل را «سوسیالیزه» می‌کند. اینها فکر می‌کردند که به مسایل استثمار و بهره‌کشی از انسان و محرومیت اقتصادی انسان، تنها سوسیالیست‌ها می‌توانند که پی ببرند. دیگران همه چشمانشان بسته است. حتا حق سخن گفتن در این موارد را ندارند. قبول نمی‌کردند که یک شخصیت بینای دانا، مانند عبدالقادر بیدل هم ستم ستمکش را و ظلمی را که بر مظلوم می‌رود، دریابد و همین طور برهنه و روشن با همان جرأت اخلاقی که داشت در شعر خود بیان کند. مسئله انسان پیش من بسیار مطرح بود و بیدل بزرگ‌ترین مقام را برای انسان قابل است. به همین خاطر همیشه ضد ستم و ضد ظلم شعر گفته این نکته‌ها را من در همین جزوه گنجانده بودم. مقام انسان از نگاه بیدل، انسان در جهان مادی و مظلومیت و بیچارگی‌هایش و انسان در جهان معنوی با خلیفه خدا بودنش در زمین، با روح بزرگش با روح کیهانی و آسمانی‌اش؛ تا که کسانی که در یک حلقه بسیار محدود شناخت بیدل اسیر مانده‌اند، از این حلقه برآیند و گوشه‌های دیگری از شخصیت و اندیشه بیدل را بشناسند. روی این مسئله بود که کتاب «بیدل شاعر زمانه‌ها» بر سر و صداهایی را در حلقه‌های مختلف بیدل‌خوانان و مخاطبان شعر بیدل برپا کرد.

□ شناخت امروز شما با شناخت آن روزگاران از بیدل آیا متفاوت است؟

● کاملاً. یعنی این طور نیست که من علیه آنچه که پیش‌تر فکر می‌کردم قرار دارم. بسیار گسترده‌تر از آن، در همان موازات با حقایق زیادی آشنا شده‌ام، هم در عرصه عرفان و بینش عرفانی بیدل و هم نگرش‌های اجتماعی‌اش. بیدل از «تذکره الاولیا» و «کشف المحجوب» شروع کرده به خوانش کتب عرفانی و تا این که به آثار فلسفی هندی می‌رسد. با تعالیم ویدانتا آشنایی می‌یابد؛



وحدت الوجودی می‌شود؛ از ابن عربی تأثیر می‌پذیرد؛ به چنان قله‌های اندیشه راه می‌برد که اهل پژوهش او را گاهی با کانت و گاهی با هگل می‌سنجند. به این ترتیب بیدل با شکستن مرزهای فلسفه‌ها و بینش‌های عرفانی محلی، شخصیتی شد همه‌جهانی و همه‌زمانی.

بنا بر آن شناخت آن وقت من هم محدودیت داشت. شناخت از بینش تصوفی بیدل و بعد از آن جهت مخالف دیگرش، این هم محدود بود. اما حالا من فکر می‌کنم که ما در شناخت دنیانگری بیدل هنوز هم در آستانه استیم بسیار مسایلی هستند که باید گشاده شوند و هنوز پیچیدگی‌های باز نشده فراراه پژوهش بسیارند. من همین چند روز قبل با یکی از دانشمندان هندی صحبت داشتم که تیزس داکتری خود را در مورد بیدل دفاع کرده‌اند و کارهای علمی زیادی انجام داده‌اند. وقتی که از دانش بیدل سخن می‌گویند از همان کتاب‌هایی نام می‌برند که در تذکره‌ها آمده است. گفتم خوب، وقتی که در تذکره آمده که بیدل تذکره الاولیای عطار را خوانده، مهابهارات را از یاد داشته، در یک جای دیگر مثلاً ذکر شده که فلان کتاب را یاد گرفته، پس چنین معنا نمی‌دهد که تمام دانش بیدل محدود می‌شود به همان چهار کتاب که اهل تذکره بیان کرده‌اند. درست است که بیدل مانند دیگران، در هیچ جایی فهرست مطالعات خود را نداده و در هیچ جا هم فهرست استادان خود را ننوشته است. یکی دو اشاره کرده که علم حدیث را پیش میرزا ظریف که مامایش بود خوانده؛ قرآن را در مدرسه خوانده بود در آغاز آموزش سواد.

اکنون باید در آثار بیدل دید و دریافت که چه قدر، از کدام اندیشه‌ها، به چه شکل در کلیات او بازتاب یافته است. از روی آن ما می‌توانیم قضاوت کنیم که بیدل در کدام عرصه‌ها شناخت و آشنایی با کدام بخش‌های علوم یا نگرش‌های عرفانی و از کدام طریق داشته است. مثلاً حتماً معلوم نیست که بیدل آثار ابن عربی را خوانده یا از دست دوم و از کدام راه دیگر استفاده کرده است. «نفس رحمانی»، همین اصطلاح را ابن عربی به کار می‌برد در «فصوص الحکم» و هم بیدل عین همین اصطلاح را به کار می‌برد. «حقیقت مطلق» یا «حقیقت ساری» می‌گویند. یا مانند «فصوص الحکم» که به چند فص تقسیم می‌شود، «محیط اعظم» را نیز تقسیم می‌کند. هنوز هم معلوم نیست که از ابن عربی به صورت مستقیم یا غیرمستقیم کدام مسایل را گرفته باشد. وحدت الوجود بسیار ساحتاً وسیع دارد. وحدت الوجود با نوشته‌های ابن عربی به وجود نیامد. او این جهان‌بینی را نظم داد و نظام‌مند ساخت. این اندیشه بسیار پیش از ابن عربی وجود داشت. از کجا که بیدل نکته‌هایی

از پیشینیان، از منابع هندی در همین زمینه برچیده باشد. بنا بر آن شناخت فعلی من از بیدل تا حدودی گسترش یافته، با تأیید آنچه که قبلاً فکر می‌کردم. بیدل را جست‌وجوگر نستوهی می‌بایم که در پی حقیقت در هیچ مرحله‌ای بر هیچ یافته‌ای توقف و قناعت نکرد. به افق‌های تازه‌ای از دانش‌ها و بینش‌ها رسید که امروز از آنها سخن می‌رود. از اندیشه‌های عرفانی اسلامی تا عرفان هندی و فراتر از آن، عبور از مرزهای ناشناخته‌ای که در حیطه‌ی خرد انسان نهاده شده، مگر هنوز گشایش نیافته بودند تا اکنون که معلوم است، اشاره‌هایی در آثار بیدل یافته می‌شوند که با بعضی گوشه‌های فلسفی که در غرب مروج است و خریدار و طرفدار دارد نزدیکی می‌رساند. نمی‌گوییم تطبیق می‌شود. من مقاله‌ای نوشته بودم بالای مسئله سکته یا دی‌توماتیزیشن در شعر بیدل. آن مقاله نه حاصل جست‌وجوی نظریه‌ی امروزینه‌ی زبان‌شناسی در شعر بیدل بود، بلکه بنا بر تصادف پیدا کردم که جایی که بیدل سکته می‌گوید (در هر جا نه، بعضی جای‌ها سکته منظور خود سکته شعر است همین که ما هم می‌شناسیم) چنان گره‌هایی را در نظر دارد که از لحاظ هنر شاعری او، شعر را تأمل‌طلب می‌سازد؛ شعر را دشواریاب می‌سازد و مخاطب را مجبور به اندیشیدن می‌کند. او می‌گوید:

بیدل از طور کلام بی‌تأمل نگذری

سکته‌خیز افتاده چون موج گهر تقریر من

تقریر من یعنی شعر من، مانند موج گهر سکته‌خیز است. به این معنا که موج آب، روان است و حرکت دارد. موج گهر که همان سایه روشن و تلالو گهر است، ایستاست و حرکت ندارد. می‌گوید شعر من هم درنگ‌طلب است؛ ایستایی‌خواه است؛ سکته‌خیز است و باید بر این تأمل کرد:

مفت غواص تأمل گهر معنی بکر

فطرت بیدل ما خصلت قلم دارد

کسی از بن دریا گهر به دست می‌آورد که برود به عمق، از طریق تأمل و مکتب. و این سکته که من دیدم، این بسیار نزدیک است به آنچه که امروز در زبان‌شناسی می‌گویند. من آنجا مثال دادم که در زبان‌شناسی پراگ همین اندیشه وجود دارد. دی‌توماتیزیشن سلاست‌زدایی یا برجسته‌نمودن چگونگی متن نسبت به مضمون آن است. متنی را به حالتی آوردن که معنا توجه را جلب نکند، بلکه اول خود متن یا سیمای نوشتاری متن چشمگیر شود. چرا بیدل به سکته‌خیزی یا سلاست‌زدایی شعرش دل بسته بود؟ می‌خواست معناسرای کند؟ نه، بیدل دریافته بود که هنری که ابهام هنری نداشته باشد هنر نیست. شعر باید ابهام هنری داشته







اینها فکر می‌کردند که به مسایل استثمار و بهره‌کشی از انسان و محرومیت اقتصادی انسان، تنها سوسیالیست‌ها می‌توانند که پی ببرند و دیگران همه چشمشان بسته است. حتی حق سخن گفتن در این موارد را ندارند. قبول نمی‌کردند که یک شخصیت بینای دانا، مانند عبدالقادر بیدل هم ستم ستمکش را و ظلمی را که بر مظلوم می‌رود، دریابد.

دهه و در همایش سال ۱۳۶۴ بیدل در کابل - که من متأسفانه در آن زمان در خارج از کشور بودم - کارهای دیگری نیز به نشر رسید. رساله‌ای کوچک در مورد زندگی، احوال و آثار بیدل را پروفسور میرحسین شاه از انگلیسی به فارسی ترجمه کردند و یک کتاب معتبر دیگر نیز از انگلیسی توسط میر محمد آصف انصاری به فارسی ترجمه شد. این کتاب نوشته داکتر عبدالغنی بود. داکتر عبدالغنی به راستی محقق بسیار دقیق‌النظر و صاحب صلاحیت بود و کتاب او هنوز هم مأخذ است. همچنان «بیدل کا روح» از عبداللّه اختر را گویا جناب حافظ نورمحمد کهگدای به دست آوردند و آن را به مرحوم ضیا، قاری زاده سپردند تا از اردو به فارسی ترجمه کند که من از این که به سرانجام رسید یا نه دقیق اطلاع ندارم. مقاله مفصل کتاب‌گونه‌ای به خامه مولانا خسته در مجله ژوندون انتشار می‌یافت زیر عنوان «بیدلان بسیاری». دست‌نویس مؤلف را دانشکده ادبیات خرید تا چاپ شود. این خود از اینگونه‌ای وجود داشت که حتی الامکان آثاری در باره بیدل پیدا شود و چاپ شود. یعنی که نشست سال ۱۳۶۴ انگیزه شد برای یک سلسله کارها و یک سلسله تصامیم، چه دولتی و چه غیر دولتی.

□ در همین دهه شصت رساله دکتری جناب عالی با عنوان «بیدل و چهار عنصر» که در دانشگاه مسکو دفاع شده بود، از سوی وزارت تحصیلات عالی در کابل به نشر رسید. در مورد آن کتاب اگر کمی توضیحات بدهید که چه تغییراتی پس از رساله به خود دید؛ چگونه این موضوع انتخاب شد؛ استاد راهنما کی بود و این که چه مدتی را در بر گرفت. به صورت خلاصه بفرمایید روس‌ها در

باشد. باید مخاطب مثل شاعر بالای شعر فکر بکند. اگر مخاطب در جای شاعر قرار نمی‌گیرد و شعر هر بار تولد نمی‌شود شعر نیست. شعر باید بار بار تولد شود؛ با مخاطب باید تولد شود. در یک بیت خود می‌گوید که این قدر سکنه در شعر من هست که شعر به موزونی نمی‌رسد.

بیدل تأمل این همه نتوان به کار برد

کز جوش سکنه شعر تو موزون نمی‌شود

می‌گوید این همه تشبیه و استعاره تازه و خاص و ترکیب‌سازی و بازی با کلمه‌ها و شگردهای پارادوکسی و حس‌آمیزی و توفان جوشی تشخیص و اتروبو مورفیزم و تجرید، خواننده را چنان به تأمل‌ها و درنگ‌ها و می‌دارد که موزون بودن شعر تو را نمی‌یابد.

□ منظور شما این است که سخن او بلاغت سکوت دارد؟

● در مفهوم دی‌توماتایزیشن زبان‌شناسی پراگ یا در مفهوم سکنه بیدل، نقطه بلاغت سکوت نیز نهفته است. گاه خواندن متن‌های عادی، حتا واژگان هنوز نخوانده در ذهن خود به خود می‌آیند. مگر گاهی که متن، شگردهای تأمل‌طلب دارد، خواه ناخواه مکث‌ها و درنگ‌ها را اجاب می‌کند و آن خود، جوش قدرت ایجاد می‌کند خود خواننده را انگیزه می‌شود.

□ اگر بیدل پژوهی را در افغانستان به لحاظ تاریخی دسته‌بندی کنیم، در دهه پنجاه و شصت خورشیدی ما شاهد رشد چشمگیر بیدل‌پژوهی در افغانستان هستیم. چه آثاری در این دوره منتشر شد؟

● در کنار رساله من (بیدل) که من می‌شناسم) در این دو

این خصوص چه کارهایی انجام داده‌اند؟

● پژوهش در باب بیدل برای نگارش پایان‌نامه داکتری فیصله‌ای بود که در یکی از مجالس رسمی دانشکده ادبیات صورت گرفت. می‌خواستند که کسی تدریس کرسی بیدل‌شناسی را به عهده بگیرد که آکادمیک به این مسئله مشغول شده باشد. خوب در آن زمان روابط با اتحاد شوروی خوب بود و در انستیتوت شرق‌شناسی اتحاد شوروی چنین تحقیقاتی صورت می‌گرفت. مخصوصاً پژوهش در آثار بیدل در آنجا استقبال و پشتیبانی می‌شد. دانشمندانی بودند که می‌توانستند کمک بکنند. غضنفر علی‌یف کتابی زیر عنوان «ادبیات فارسی در هند» به چاپ رسانده بود. دانشمندانی بودند که در عرفان اسلامی پژوهش می‌کردند، مانند برتلس و همچنان کسانی که کتاب‌هایی در تاریخ و فلسفه‌های هند چاپ کرده بودند. بنا بر آن به من سپردند که با استفاده از یکی از بورسها به اتحاد شوروی سفر بکنم و موضوع کار من هم بیدل باید باشد.

اما چرا چهارعنصر؟ ویرا بریسونا داکتر ادبیات فارسی که تیزس داکتری علوم خود را در مورد حکیم سنایی می‌نوشت، رهبر علمی من تعیین شد. وی آثار زیادی در عرصه ادبیات فارسی به چاپ رسانده بود و از چهره‌های علمی شناخته شده بود. در نخستین صحبت گفت که بیدل را نمی‌شناسد. باید اندکی تشریح کنم. من به همان شناخت بسیار ابتدایی که داشتم از آثار بیدل نام بردم و از جمله از چهارعنصر یاد آوردم که چهار فصل دارد. یک فصل کاملاً زندگی شخصی بیدل است؛ فصل دیگر افکار و آثار اوست و دانشمندان و حلقه‌های علمی که از آن‌ها بهره گرفته است. بعد نثرهای اوست، نوشته‌های او که شامل شعر هم است؛ غزل، رباعی، مثنوی. این موضوع بسیار برای استاد دل‌گرم کننده بود که به کمک چهارعنصر هم با زندگی بیدل آشنا می‌شوم، هم با افکار او، هم با شعر و نثرش. گفت: «چرا بالای چهارعنصر کار نمی‌کنی؟» من هم قبول کردم که شرح و تحلیل چهارعنصر را موضوع پایان‌نامه بپذیرم.

اما کتابی که چاپ شده حتی هشتاد درصد تیزس داکتری نیست. تیزس داکتری مطابق معیارهای معین آکادمیک نوشته می‌شود که برای خواننده عادی خواندن آن دشوار است. برای پژوهش موضوع داکتری، به طور مثال چهارعنصر بیدل، تمام موادی که درباره بیدل و چهارعنصر در جهان به چاپ رسیده است، باید خوانده می‌شد و هر کدام نقد می‌شد و مجموع این نقدها با تفکیک کشورهای، فصلی از تیزس را می‌ساخت. بدین صورت هم تاریخ‌واره موضوع به دست می‌آمد و هم پژوهنده به آنچه شده آشنایی انتقادی می‌یافت و از دیگر سو دریافته‌های

تازه خودش که خواه ناخواه در اثر منعکس می‌گردید برجسته می‌شد و آن همه نقش او در پیشرفت این عرصه دانش به شمار می‌آمد. دانشمندان شوروی پدیده‌ها و جریان‌های ادبی را در ارتباط متقابل با اوضاع اجتماعی مطالعه می‌کردند. برای شناخت بهتر بیدل و چهارعنصر نیز می‌بایست تاریخ سیاسی - اجتماعی هند و علوم عقلی مروج آن روزگار شناسایی شود. این می‌شد فصل دیگر تیزس. من پس از دو سال خوانش و یادداشت برداری، شروع کردم به نوشتن. تیزس را به زبان روسی نوشتم و به زبان روسی دفاع کردم. وقتی که می‌خواستم از محتویات تیزس کتابی برای خوانندگان غیرکارشناس برآورم، بسیاری از نقدها و بحث‌های تاریخی که برای علاقه‌مند بیدل دلچسپی نداشت می‌بایست حذف می‌شد و جاهایی که فشرده‌نویسی ابهام بار آورده است، ساده‌تر و مشروح‌تر بازنویسی می‌شد. بدین صورت مجبور شدم که کتاب را ساده بسازم، تغییر بندهم و به ذوق و ذهن خواننده متعارف نزدیک بسازم. بسیار نکته‌های آن را حذف کردم تا به شکل کنونی به چاپ رسید. و حالا هم با آنچه که در آن وجود دارد من موافق نیستم مسائل زیادی باید بازبینی و تغییر داده شوند. باید بیش‌تر کار شود مانند فصل وحدت الوجود از نگاه بیدل. این فصل بسیار ساده و سطحی است و با همان دریافت آن زمانی من موافق. اما حالا فکر می‌کنم که باید کار بیش‌تر شود بالای آن. بالای ویژگی‌های نثر چهارعنصر هم باید کار مجدد صورت گیرد. مثلاً انواع سجع را تحلیل کرده‌ام و گفته‌ام که کدام انواع سجع در این متن وجود دارند این کافی نیست. از همین شگردهای شعری که شما در شعر بیدل می‌بینید به وفرت در نثر هم وجود دارند. یعنی نثر بیدل در واقع شعر منشور است. نه تنها بنا بر وجود سجع، بلکه بنا بر ابعاد مختلف هنری خود شعر است. که تا اکنون این طور با این اثر برخورد نشده است.

اما از آن روز که من علاقه‌مندی بیدل را در ذهن داشتم تا امروز خواننده آزمون‌های علمی زیادی را طی کرده است. خواننده امروز خواسته‌های بلندجایگاه‌تر و کمال‌یافته‌تر دارد. آن کتاب اگر قرار باشد به چاپ دوم برسد، باید بسیار بازبینی شود.

□ بدون تردید یکی از کارهای نیکو در گستره بیدل‌پژوهی اثری است با عنوان «واژه‌نامه شعر بیدل» که اثر خامه ارجمند شماست. این اثر با آن که نام واژه‌نامه بر پیشانی دارد اما در آن انواع کنایه‌ها، ضرب‌المثل‌ها، و حتا رسم و رواج‌ها را می‌توان یافت.



اگر تفکیکی در این قسمت صورت می‌گرفت و به طور مثال ضرب‌المثل‌ها و رسوم حذف می‌شدند، آیا بهتر نبود؟

● در واژه‌نامه درست است که کاربرد مثل‌ها، عبارات زبان گفتار و رواج‌های مردم نیز هست، مگر نه در متن، بلکه در مقدمه. در متن، واژگان کم‌آشنا یا ناآشنای عربی را جای داده‌ام و واژگانی که در معنای پرشمار در سروده‌های بیدل به کار رفته‌اند و واژگانی که پایه ترکیب‌سازی قرار گرفته‌اند و واژگانی که زیاده بر معنای اصلی، به معنای کنایی و مجازی نیز آمده‌اند. در فرهنگ، نخست واژه مادر را نوشته‌ام به معنای پربسامدش در شعر بیدل و سپس معانی دیگر همان واژه آمده‌اند. اگر از آن واژه ترکیب‌هایی هم ساخته شده پی‌هم ذکر شده‌اند. اگر همان واژه به معنای کنایی هم به کار رفته باشد، معنای کنایی واضح ساخته شده است. می‌پندارم که آنچه در این فرهنگ جا دارد بیرون از مقوله واژه نمی‌باشد. این اثر بیش‌تر برای رفع دشواری‌های خوانندگان عادی شعر بیدل تألیف یافته است. اگر متخصصان و کارشناسان این عرصه هم از آن بهره‌ای برده بتوانند، زهی سعادت ترس داشتم که در صورت تصنیف، که هنوز نمی‌دانم چگونه تصنیفی، برای غیرکارشناسان آسانی‌زدایی کرده خواهم بود. ببینید، خواننده‌ای که به واژه‌ای دشوار برخورد، زود می‌رود به سراغ همان واژه در فهرست واژگان. وقتی که واژه را دید، می‌باید که آن واژه به کدام معناها به کار رفته است و در عین حال می‌باید که واژه مورد نظر از کدام دسته بخش‌بندی‌های ادبی است. این واژه کنایه است، مجاز مرسل است، مستعارمنه یا چیز دیگری است. طور مثال سرمه خوردن، صدا می‌نماید. «سرمه‌نوا» یک کنایه است، یعنی آنچه صدایش شنیده نمی‌شود، یا بی‌صدا و خاموش خواننده عادی متوجه نمی‌شود که برود به بخش کنایات. نخست می‌رود به جست‌وجوی واژه سرمه. باید یادآوری کنم که آن معانی که بیدل در نظر نداشته و واژه به آن معنا به کار نرفته فرو گذاشته شده است. اگر این فرهنگ به بازچاپ برسد، باز هم از گزینش راه سهل برای خواننده عادی خودداری نخواهم کرد. لیکن این گفته به این معنا نیست که خواه ناخواه روش‌های مدرن کتاب‌نویسی و فرهنگ‌نویسی دشوارساز می‌باشند و دور انداختن. در صورتی که مواد و محتوای کتاب درست در بخش‌ها جای گرفته بتوانند و به جای

دشواری، آسانی بیاورند، بی‌تردید پذیرفتنی است. حق آن است که کسی که کمر به دیدن کوه و کتل شعر بیدل می‌بندد، بشک باید درس‌های بنیادی ادبیات و شعرشناختی را گذشته باشد. با دریغ‌ها باید بگویم که واقعیت نه چنان است.

□ از دیدگاه شما در افغانستان و در گستره بیدل‌پژوهی کدام آثار بیش‌تر حرف‌هایی برای گفتن دارند؟

● در افغانستان هر تعلیم‌یافته‌ای از بیدل چیزی می‌گوید. یعنی علاقه‌مندی خود را به بیدل نشان می‌دهد تا از کاروان عقب نیفتاده باشد. دو جریان وجود دارد: یکی بیدل‌شناسی و دیگری بیدل‌شناسی. بیدل‌شناسی در همان عرصه‌ای هست که جوانان ما به یک رشته تخصصی خود که فیزیک یا ریاضی یا چیز دیگری است قناعت نمی‌کنند. چون می‌بینند که اکثر درباره بیدل می‌نویسند، می‌پندارند که درباره بیدل نوشتن آسان‌ترین کارهاست. از اینجا و آنجا نکته‌هایی را جمع می‌آورند و مثلاً مقاله‌ای در مورد ابهام شعر بیدل می‌نویسند. یا بدون تأمل و مطالعه متداوم، پس از آشنایی با چند غزل از دیوان بیدل مثلاً در پیرامون وحدت الوجود بیدل می‌نویسند. جهان‌بینی اخلاقی بیدل را بر اساس چند بیت تشریح می‌کنند. در کنفرانسی سخنرانی داشتم جوانی که پس از من مقاله‌ای می‌خواند. گفت که نیم ساعتی در گوشه‌ای نشسته و زیر عنوان «در کوچه باغ‌های شعر بیدل» مقاله‌ای را تمام کرده است که خدا نشنواند. یکی می‌نویسد که بیدل در کابل به دنیا آمده است. دیگری می‌نویسد که بیدل زراعت و خاک‌شناسی هم می‌دانسته است و دیگری از شعرهای سروده بیدل به زبان ترکی سخن می‌گوید. از این گونه سهل‌گیری‌ها و بهتان‌زنی‌ها زیاد می‌باشد و این به حال خواننده بی‌خبر. اینها یک سلسله کج‌فهمی‌ها، یک سلسله غلط‌فهمی‌ها و یک سلسله اشتباهات را به نوآموزان جامعه فرهنگی می‌آموزانند که سنگ‌های راه رشد بیدل‌شناسی‌اند. بیدل‌شناسان ما کم نیستند. در سایت‌های اینترنتی مقاله نشر می‌کنند. در کنار آن یک تعداد کسانی بودند و هستند که جدی به این موضوع مشغول شدند، با سابقه دانش ادبی و کارمقدماتی در مورد مجموع شعر و تاریخ شعر فارسی. چند سال به خواندن آثار بیدل عمر صرف کردند. کارهای آن بیدل‌پژوهان خواندنی است.

کارهای متقدمین درجه‌هایی گشودند. کوشش‌هایشان، اگر یک سطر یا یک دفتر، ستودنی است. دریغاً که هیچ کدام پیگیری



ناسیونالیزم نشسته بود. کار پژوهش از چند غزل دیوان غزل کمتر یا فرا می‌گذشت. نخست هیچ کسی پیدا نشد که با پشتوانه دانش ادبی، سال‌های متمادی را به خوانش آثار و پژوهش در آثار بیدل بگذرانند. خواندن همه آثار بیدل چندین سال می‌خواهد. کارهای انجام یافته هم، چنان که می‌باید ژرفای علمی نداشتند و تداوم هم نیافتند. بیدل‌گرایی و بیدل‌پژوهی برای بسیاری کاری ذوقی بود. اگر استاد سلجوقی به جای یکی، چندین «نقد بیدل» می‌نوشتند، یکی از دیگری انتقادی‌تر و دقیق‌تر و استاد خلیلی با آن استعداد شعری بزرگ و دانش ادبی وافق با نوشتن یک «فیض قدس» دل از بیدل نمی‌کنند، و هر دو ملک‌الشعرا، استادان قاری و بیتاب یکی دو مقاله درباره بیدل را بسنده نمی‌دانستند و مولانا خسته به پژوهش در احوال و آثار بیدل بیشتر می‌پرداختند و قندی‌آغا به جای یا در پهلوی تدریس چند جوان، پیگیری در پژوهش می‌داشتند، راه بیدل‌شناسی بسیار هموارتر از این می‌بود. امروز تا جایی که من آگهی دارم انجمن کوچکی هست و نشست‌های خانقاهی چند مرید و اخلاص‌مند.

و در مورد فردا باید گفت که بیدل از آن شخصیت‌های فرهنگی است که در محدوده ملی به هیچ صورت اسیر شده نمی‌تواند. بیدل مانند مولانا شاعر جهانی است؛ شاعر همه بشریت است. محدود شدن بیدل در حوزه جغرافیایی هند، در شرایط افغانستان، در شرایط تاجیکستان، در شرایط ایران، ولو که اوضاع مساعد باشد و حال و هوا کاملاً برای رشد بیدل‌پژوهی موافق و برابر،

نداشتند. از دها سمنار و عرس برگزار شده رساله حیدر ژوبل و یک مجموعه مقاله‌ها را داریم. استاد سلجوقی عمیق‌تر کار کرده و من چه قدر آرزو داشتم که استاد با همان تبحر و همان قوت فلسفی و علمی که داشتند همان قدر که توجه کردند به آوردن کانت و هگل در پهلوی بیدل، به فلسفه‌های هندی هم توجه می‌کردند. هند، جایی که بیدل در آنجا زیست و از آنجا بهره‌ور شد و آثار خود را در آنجا پدید آورد. آثار گذشتگان در لای بر گهای نشریه‌ها زیر گرد فراموشی مانده‌اند. این گناه امروزیان است. اگر کسی بخواهد با نگرش آقای سید داوود الحسینی در مورد بیدل و آثارش آشنا شود کجا را بیابد؟ استاد خلیلی با انتشار «فیض قدس» و نظارت چاپ کلیات بیدل دین‌گرایی بر بیدل‌شناسی ما دارند. از معاصران کسی را نمی‌توانم بعد از آقای کاظم کاظمی نام ببرم. با کارشان دقیق آشنایی دارم. نوشته‌ها و یادداشت‌های ایشان را بر روی سایت‌ها خوانده‌ام. کتاب «کلید در باز» را گرامی می‌شمارم. با آن کلید در باز، بسته‌ترین درهای شعر بیدل را باز کرده‌اند و کتاب «گزیده غزلیات بیدل» هم اثری است نفیس و خواندنی و داشتنی.

□ به عنوان فرجامین پرسش بفرمایید که روند بیدل‌پژوهی در افغانستان را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ از دید شما وضعیت بیدل‌پژوهی در اوضاع پریشان ادبی امروز کشور چگونه است و آینده را چه پیش‌بینی می‌کنید؟

● بیدل‌پژوهی در افغانستان، چون عروسی در خرگاه



زیاد امیدبخش نمی‌تواند بود، چون ساختار سیاسی - اقتصادی هر جامعه، تجارب فرهنگی هر جامعه، عوامل داخل کشور، اینها باعث می‌شوند که تأثیراتی بالای همین روند هم بگذارند که بالای دیگر روندها هم دارند. در مورد افغانستان، شما خود از سکون و سکوت فرهنگی که در جامعه ما وجود دارد یاد کردید. بنا بر آن بیدلشناسی را هم در این زمستان فرهنگی بیخ خواهد زد. در افغانستان امروز، تعصب مذهبی، نفاق ملی، زورگویی، رشوه‌خواری و خوارشردن ارزشهای فرهنگی قوم‌های محکوم بیداد می‌کند. در چنین احوال نمی‌توان به پشتیبانی دولت دلخوش بود. بیدل‌پژوهی در دیگر جای‌ها هم رشد قابل توجه نداشته است. پژوهش‌های بیدل‌شناسان هند تداوم دارد. رنگ دوات‌ها گاهی کم می‌شود، مگر نمی‌خشکد. در تاجیکستان هم بعد از یک دوره توجه و چاپ کتاب صدرالدین عینی و کتاب خالده عینی در مورد عرفان بیدل، خموشی حاکم است و امروز چیزی وجود ندارد. در ایران یکی دو کار صورت گرفته که نسبت به گذشته می‌شود نام آن را رشد گذاشت. مثلاً بعد از مقاله‌ای که دکتر شفیع کدکنی در مجله راهنمای کتاب چاپ کرده بود به نام «بیدل دهلوی» و آن جوابی بود به یادآوری‌های فشرده در تاریخ ادبیات دکتر رضازاده شفیق یا سبک‌شناسی ملک الشعرا بهار علیه سبک هندی و علیه

زبان بیدل. بعد از آن، بعد از چندین سال «شاعر آینه‌ها» چاپ شد. سپس کتاب مرحوم حسن حسینی را دیدیم و ترجمه کتاب نبی هادی به بازار برآمد و ترجمه و چاپ کتاب صدرالدین عینی و چاپ کلیات بیدل.

در گام بعدی برگزاری کنگره‌هاست. ناگفته نماند که کارهایی که در این کنگره‌ها ارائه شد چه از لحاظ کیفی و چه کمی قابل ملاحظه بودند و قابل توجه و امیدبخش. بنا بر آن ایجاد یک عرصه همکاری بین‌المللی از سکوت و سکون‌های جغرافیایی مختلف و بدرفتاری‌های سیاسی بعضی کشورها می‌کاهد و عرصه تازه‌رشد بیدل‌شناسی را به وجود می‌آورد. این تحرک در ایران به وجود آمده است. هند هم کنگره بیدل را برگزار کردند و از قرار معلوم در تاجیکستان هم چنین محفلی برگزار خواهد شد. این روند را می‌توان زمینه مناسب تحرک بین‌المللی شمرد. امید می‌رود که در افغانستان هم دولت احساس مسئولیت کند و عرصه‌های کار بیدل‌شناسی را باز سازد، وسعت بدهد و استعدادها را به آن سو جلب کند.

□ استاد گرامی! از اینکه در این تنگنای برنامه‌های کنگره، ما و خوانندگان را از دلشسته‌های ارزشمندتان بهره‌مند ساختید، بار دیگر از شما تشکر می‌کنم.

● من هم سپاسگزار هستم که این فرصت را برای من میسر ساختید که با بیان حرفهایی که بعضی گفته و نوشته شده بودند و برخی گفتنی‌هایی که فرصت بیان نیافته بودند، دل خالی کنم.



بنیاد اندیشه  
تابش ۱۳۹۴



فرهنگ و اندیشه  
شماره ۱۴  
۴۷